

اصل اختیار خواهان در تعیین عنوان دعوی مدنی

سعید صفیان*، محمد مهدی مقدادی**

چکیده

دعوا را خواهان آغاز می‌کند؛ بنابراین، تعیین عنوان دعوا نیز به تصمیم خواهان وابسته است. قانون‌گذار جز در موارد استثنایی عناوین الزام‌آوری را برای دعوی مدنی انتخاب نکرده و با توجه به مبنا و ماهیت دعوا و نیز به سبب نامحدود بودن مصادیق دعوی مدنی، انتخاب عنوان دعوا را به خواهان واگذار کرده است. از این رو، دادرسان ملزم‌اند تصمیم خواهان را برای نام‌گذاری دعوی خود به رسمیت بشناسند؛ ولو آنکه عنوان انتخابی خواهان با عنوانی که برای دعوی مزبور مرسوم و رایج است یا قانون‌گذار استعمال کرده است، متفاوت باشد. در واقع، اصل بر اختیار خواهان در تعیین عنوان دعوی مدنی است؛ مگر در مواردی که قانون‌گذار خود، استثنائاً، عناصر و عنوان دعوی را مشخص کرده باشد که در این صورت، عنوان انتخابی قانون‌گذار لازم‌الرعایه است. ماهیت دعوی مدنی و نامحدود بودن مصادیق آن از مبانی این اصل است؛ همچنان که اصل تسلط طرفین بر جهات موضوعی دعوا و اصل قابلیت استماع دعوا نیز مؤید اصل اختیار خواهان در تعیین عنوان دعوی مدنی است. در این مقاله، وجود این اصل که تسهیل‌کننده دادخواهی اشخاص است، در حقوق دادرسی مدنی بررسی و اثبات شده است.

واژگان کلیدی: اصل، خواهان، دعوی مدنی، عنوان دعوا، دادرسی

* دانشجوی دکتری حقوق خصوصی، دپارتمان حقوق، دانشگاه مفید، قم، ایران (نویسنده مسئول)
s.safian1349@gmail.com
** دانشیار گروه حقوق خصوصی، دپارتمان حقوق، دانشگاه مفید، قم، ایران
mmeghdadim@gmail.com

مقدمه

مطالعه مقررات حاکم بر دعوای مدنی نشان می‌دهد در حقوق دادرسی مدنی اصلی حاکم است که می‌توان آن را اصل اختیار خواهان در تعیین عنوان دعوا نامید. به موجب این اصل، قانون‌گذار در مقررات قانونی از جانب خود، الزاماً هیچ عنوانی را برای دعوای مدنی اعلام نکرده و انتخاب عنوان دعوا را به خواهان واگذار کرده است. بر این اساس، عناوین برخی از دعوای که قانون‌گذار آن‌ها را در مقررات مختلف به کار برده است، جنبه ارشادی دارد و خواهان را مأخوذ نمی‌سازد. از این رو، دادگاه‌ها، علی‌الاصول، نمی‌توانند به این سبب که عنوان انتخابی خواهان با عنوان دعوا در مقررات قانونی یا رویه قضایی مطابقت ندارد، دعوای خواهان را استماع نکنند یا اینکه خود عنوان دعوا را تغییر دهند؛ بلکه، آن‌ها ملزم‌اند به دعوای خواهان با توجه به عنوان انتخابی و مطابقت نفس‌الامری آن با دعوا رسیدگی و حکم صادر کنند. در واقع، برخلاف دعوای کیفری که عناوین اعمال مجرمانه انتخاب قانون‌گذار و متابعت از آن‌ها با تشخیص نوع جرم توسط مقام قضایی برای شاکی الزامی است، در دعوای مدنی به جز الزامات مربوط به دسته‌بندی‌های کلی دعوای، اصولاً، هیچ قالب پیش‌ساخته‌ای برای یک دعوا وجود ندارد و خواهان می‌تواند خواسته خود را با هر عنوان متناسبی که خود انتخاب می‌کند، اقامه و با همین عنوان، دعوا را تا آخر تعقیب کند. البته، اصل اختیار خواهان در تعیین عنوان دعوا مانند هر اصل حقوقی دارای استثناء است. به این معنی که هرگاه قانون‌گذار دعوای مشخصی را تعریف و برای آن عنوان انتخاب کرده باشد، نام انتخابی قانون‌گذار برای خواهان الزام‌آور است و اقامه دعوای دیگری تحت عنوان انتخابی قانون‌گذار امکان‌پذیر نیست. بدیهی است خواهان دعوای مدنی جز در موارد قانونی (ماده ۹۸ قانون آیین دادرسی مدنی) نمی‌تواند از عنوان انتخابی خود عدول کند و اصل ممنوعیت خواهان در تغییر دعوای مدنی، دامنه اختیار خواهان را در تعیین عنوان دعوا به زمان اقامه دعوا محدود می‌سازد.

این اصل؛ یعنی اختیار خواهان در تعیین عنوان دعوای مدنی در هیچ متنی اعلام نشده و حتی رویه برخی از محاکم قضایی نافی چنین اصلی است؛ اما، به نظر ما، چنین اصلی بر حقوق دادرسی حاکم است و اصل مزبور به لحاظ تحلیلی و با توجه به سایر اصول حاکم بر دادرسی مدنی قابل کشف و شناسایی است. هدف ما، در این مقاله، بررسی و اثبات اختیار خواهان در تعیین عنوان دعوای مدنی است. اثبات این اصل، دادخواهی را تسهیل می‌کند و ورود دادگاه‌ها را به ماهیت دعوای سرعت می‌بخشد. همچنین، این اصل هدف از وضع مقررات آیین دادرسی مدنی را تأمین می‌نماید و با کاهش اطاله دادرسی، بر کارآمدی حقوق دادرسی می‌افزاید. از آنجا که تاکنون تحقیق مستقلی در این زمینه ارائه نشده است، مطالعه پیرامون این اصل، ضروری به نظر می‌رسد. ما، در این مقاله

در مبحث نخست عنوان دعوا و برخی از ادله لزوم تعیین عنوان برای دعوای مدنی را بررسی و در مبحث دوم نیز مبانی اصل اختیار خواهان در تعیین عنوان دعوا را مطالعه می‌کنیم.

۱. دلایل لزوم تعیین عنوان دعوا

عنوان دعوا در واقع نامی است که خواهان برای دعوای خود بر می‌گزیند و از دادگاه می‌خواهد که در محدوده این عنوان به دعوای او رسیدگی کند. عنوان دعوا جزء لاینفک خواسته است و یا به تعبیری، عنوان دعوا مکمل خواسته است؛ زیرا هر چند عنوان دعوا بدون لحاظ خواسته متصور است؛ ولی، خواسته دعوا بدون در نظر گرفتن عنوان قابل تصور نیست. در عبارت ترکیبی «خلع ید از شش دانگ یک باب خانه مسکونی»، خلع ید عنوان دعوا است و کل عبارت خواسته دعوا را تشکیل می‌دهد. با توجه به این پیوستگی است که دعوای را بر اساس خواسته آن‌ها نام‌گذاری می‌کنند (قهرمانی، ۱۳۹۰: ۱۲). در تألیفات حقوقی و آراء قضایی به جای اصطلاح عنوان دعوا، مترادفاً عنوان خواسته نیز استعمال می‌شود. در هر حال، در همه دعوای مدنی تعیین عنوان دعوا ضرورتی حتمی است و اقامه هر دعوا لزوماً با تعیین عنوان مناسب آن توأم است. در مقام مقایسه با دعوای کیفری که صرف اعلام موضوع شکایت برای رسیدگی کافی است و توصیف عمل مجرمانه یا همان تعیین عنوان مجرمانه با مقام قضایی است (خالقی، ۱۳۹۸: ۱۰۴)، در دعوای مدنی انتخاب نام دعوا از جانب خواهان الزامی است و بدون تعیین عنوان، اساساً اقامه دعوا امکان‌پذیر نیست. در ادامه، با رعایت اختصار، به عمده‌ترین دلایل لزوم تعیین عنوان دعوای مدنی می‌پردازیم:

۱-۱. تکمیل رکن دعوا

گفتیم که عنوان جزو جدایی‌ناپذیر خواسته است و خواسته بدون ذکر عنوان الزاماً مبهم و ناقص است؛ در حالی که خواسته، به‌عنوان جزئی از موضوع، رکن دعوا محسوب می‌شود و هر دعوایی تا قبل از کامل شدن ارکان آن، بالطبع، قابلیت استماع نمی‌یابد (هرمزی، ۱۳۹۲: ۱۴). در واقع، دعوای مدنی تأسیسی است که خواهان به‌موجب آن صدور حکم به اثبات خواسته‌ای را طلب می‌کند و بدون خواسته، طلب صدور حکم بی‌معنی است. از این‌رو، مطابق بند ۳ از ماده ۵۱ قانون آیین دادرسی مدنی که ناظر به شرایط دادخواست است، جریان دعوا منوط به تعیین خواسته است و خواسته نیز با عنوان معنا می‌یابد. عدم تعیین عنوان دعوا سبب ابهام در خواسته می‌شود و خواسته مبهم اساساً نمی‌تواند موضوع حکم قرار گیرد. در واقع، اگر از همین عبارت «خلع ید از شش دانگ یک باب خانه مسکونی» که مجموعاً حاوی عنوان و خواسته دعوا است، عنوان دعوا یعنی عبارت «خلع ید» را حذف کنیم، بخش باقیمانده عبارت مزبور خالی از هر طلب و درخواستی می‌شود و در نتیجه دادگاه نمی‌تواند به‌لحاظ ماهیتی به آن عکس‌العمل نشان دهد و راجع به آن حکم صادر کند. ضمن

اینکه اگر چنین دعوی، اتفاقاً، به صدور حکم نیز منتهی گردد، آن حکم قابلیت اجرا پیدا نمی‌کند (امامی، ۱۳۷۱/۶: ۱۷). از این رو، به نظر برخی از فقیهان امامیه، دعوی که خواسته آن مجهول است، اساساً دعوا محسوب نمی‌شود (بجنوردی، ۱۳۸۸/۳: ۸۳). مشهور فقیهان امامیه تصریح کرده‌اند که خواسته باید معلوم باشد و دعوی که خواسته آن مجهول است، جز در چند مورد استثنایی مانند دعوی وصیت به مجهول قابل استماع نیست. در واقع، فایده قضاوت، بعد از ثبوت دعوا، الزام خواننده به ایفای حق است و عنوان مجهول الزام‌پذیر نیست. به بیان دیگر، حکم قاضی چیزی جز الزام محکوم‌علیه نیست و با خواسته مجهول الزام ناممکن است (آل کاشف الغطاء، ۱۴۲۶/۴: ۲۲۳؛ خراسانی، ۱۴۳۳: ۹۲؛ سنگلجی، ۱۳۹۵: ۱۵۷-۱۵۶). به طور کلی، شکل‌گیری هر دعوی منوط به داشتن عنوان است و بدون تعیین عنوان، ارکان دعوی مدنی تکمیل نمی‌شود.

۱-۲. صلاحیت و حدود اختیارات دادگاه

می‌توانیم این عبارت کم‌وبیش شایع را که «دادگاه تابع عنوان خواسته است» قاعده‌ای کلی محسوب کنیم و در تمام دعاوی مدنی آن را لازم‌الرعایه بدانیم. طبق این قاعده، عنوان خواسته خط قرمز دادگاه است و اگر دادگاه از این مرز بگذرد و خارج از عنوان خواسته حکم صادر کند، حکم مزبور فاقد اعتبار است و طبعاً در مرجع بالاتر فسخ خواهد شد. بر این مبنا، دادگاه در رسیدگی به ادعای خواهان به‌عنوان مرجع بی‌طرف، در چهارچوب دادخواست که خواسته جزو آن است، محصور است و فقط در حدود خواسته خواهان می‌تواند مثبت یا منفی اظهارنظر کند (شمس، ۱۳۸۱/۲: ۳۶). به عبارت دیگر، دادگاه در رسیدگی به دعوی خواهان، خواسته او را که عنوان نیز جزو لاینفک آن است، مدنظر قرار می‌دهد و به هیچ‌روی نمی‌تواند از چهارچوب خواسته خواهان عبور کند. نتیجه آنکه همان طور که دادگاه نمی‌تواند از محدوده خواسته تجاوز نماید، الزاماً خروج از عنوان دعوا نیز برای دادگاه ممنوع است. عنوان خواسته ضمن اینکه حدود اختیارات دادگاه را تعیین می‌کند، بدو در تعیین دادگاه صلاحیت‌دار نیز مؤثر است^۱. به عبارت دیگر، صلاحیت دادگاه‌ها در رسیدگی به دعوی مدنی بر اساس عنوان دعوا مشخص می‌شود و خواهان می‌تواند با رعایت شرایط قانونی با تعیین عنوان مناسب، دعوی خود را در صلاحیت یک مرجع قضایی قرار داده و از صلاحیت

۱. در بخشی از رأی شماره ۱۳۹۱/۱۲/۸-۹۱۰۹۹۷۰۹۰۹۱۰۰۵۲۰ شعبه سوم دیوان عالی کشور آمده است: «ملاک صلاحیت دادگاه‌ها در رسیدگی به دعوی، عنوان خواسته است» (اداره انتشارات رویه قضایی کشور، ۱۳۹۱: ۸)؛ یا در رأی شماره ۱۳۲۲/۸/۱۲-۴۰ شعبه ششم دیوان عالی کشور می‌خوانیم: «صلاحیت دادگاه تابع عنوان است نه مقصود اصلی خواهان» (متین، بی تا: ۲۶۹).

مرجع دیگر خارج نماید. هیئت عمومی دیوان عالی کشور در رأی وحدت رویه شماره ۶۷۰ مورخ ۱۳۸۳/۹/۱۰ ضمن تأکید بر این قاعده، به تأثیر آن در صلاحیت دادگاه تصریح کرده است. در این رأی می‌خوانیم: «با توجه به اینکه علی‌الاصول و بر حسب مستفاد از ماده ۲ و بند ۵ ماده ۵۱ و بند ۳ ماده ۲۹۶ و شقوق ۱ و ۲ ماده ۴۲۶ قانون آیین دادرسی مدنی، دادگاهها در حدود خواسته خواهان به دعوای رسیدگی می‌کنند. به عبارت دیگر، دادگاه دعوا را فقط با توجه به صورتی که مدعی برای آن قائل است، مورد رسیدگی قرار می‌دهد و در پرونده‌های مطروح خواهان به خواسته مطالبه وجه ناشی از کسر کالا و صدور قرار تأمین خواسته اقامه دعوا کرده است که با این ترتیب موضوع از شمول ماده ۵۱ قانون امور گمرکی خارج است...» (هیئت عمومی دیوان عالی کشور، ۱۳۹۳: ۲۴۰).

۳-۱. لزوم رعایت حقوق دفاعی خواننده

رعایت اصل تناظر و حقوق دفاعی خواننده نیز مستلزم تعیین عنوان دعوا و خواسته آن است. اگر خواهان عنوان دعوای خود را مشخص نکند، بالطبع خواسته دعوا در هاله‌ای از ابهام قرار می‌گیرد و امکان دفاع از آن برای خواننده میسر نمی‌شود (خدابخشی، ۱۳۹۲: ۳۳). اکثر حقوق دفاعی خواننده به معلوم بودن عنوان و خواسته دعوا وابسته است و بدون این معنی، دفاع محصلی محقق نمی‌شود. برای مثال، ایراد به صلاحیت دادگاه و ایراد اعتبار امر قضاوت شده منوط به تعیین عنوان دعوا است. الزاماتی که به‌منظور تضمین حق دفاع خواننده در تغییر خواسته وجود دارد، در زمان اقامه دعوا نیز به طریق اولی موجود است. پس، تعیین عنوان دعوا برای فراهم آوردن امکان دفاع از آن ضرورتی عقلی و قانونی است و بر این اساس، خواهان مکلف است برای دعوای خود نام مناسب انتخاب و موجبات دفاع از ادعای خود را برای خواننده فراهم کند.

دلایل لزوم عنوان دعوای مدنی منحصر به این سه مورد نیست؛ بلکه، عنوان دعوا در امور دیگر مانند مالی بودن یا نبودن دعوا نیز مؤثر است که به‌لحاظ رعایت اختصار از ذکر و توضیح آنها اجتناب می‌کنیم.

۲. مبانی اصل اختیار خواهان در تعیین عنوان دعوا

اگر این بیان عمیق و شیوا را که اصول حقوقی وضع نمی‌شوند؛ بلکه قبول می‌شوند (جعفری‌تبار، ۱۳۸۳: ۸۴)، بپذیریم، طبعاً نباید، حداقل به‌طور مستقیم، برای اثبات اصل اختیار خواهان در تعیین عنوان دعوا به مجموعه قوانین مراجعه کنیم و می‌بایست در پی مبانی این اصل باشیم. در واقع، ضمن اینکه تعداد دعوای قابل احصاء نیست و انتخاب عنوان برای تمامی دعوای خارج از صلاحیت قانون‌گذار است، اساساً دعوا ساخته خواهان است و تعیین نام نیز، علی‌الاصول، در اختیار خالق آن قرار دارد. خواهان حق دارد یک پدیده حقوقی را به زبان ساده درک و بیان کند (محسنی، ۱۳۹۶:

۵۳۴) و تحمیل آنچه خارج از این حق است، به او روا نیست. علاوه بر این، مطابق اصل تسلط طرفین بر دعوی مدنی، تعیین و تصرف در جهات موضوعی دعوا با اصحاب آن است و عنوان از موارد بارز جهات موضوعی دعوا محسوب می‌شود. در ذیل مهم‌ترین این مبانی تشریح می‌شود.

۲-۱. مبنا و ماهیت دعوی مدنی

هدف اصلی از قواعد دادرسی احقاق حق است و قانون‌گذار تمام مقررات آیین دادرسی مدنی را برای این هدف و یا در راستای تحقق آن تنظیم کرده است. قطع نظر از برخی اختلافات، این نکته در تمام مکتب‌های حقوقی پذیرفته شده است که قوانین شکلی بستر تنفیذ حق‌های ماهوی اند و کارایی حقوق منوط به کارایی قواعد آیین دادرسی است. جرمی بنتام فیلسوف و حقوق‌دان انگلیسی بر آن است که مقررات آیین دادرسی مسیر اجرای قوانین ماهوی اند. به عبارت دیگر، هدف از تصویب قوانین شکلی کمک به اعمال حقوق ماهوی است (داوودی، ۱۳۹۷: ۲۲۶-۲۱۱). از این جهت، قواعد شکلی را خدمتکار قوانین ماهوی می‌دانند (اسماعیل عمر، ۲۰۱۱: ۱۳-۱۲). این خصوصیت آیین دادرسی مدنی، کم‌وبیش، در تمام سیستم‌های حقوقی شناسایی شده است (uzelacleditor, 2014: 7). در مکتب حقوقی اسلام نیز برخلاف آنچه مشهور است، منظور از دادرسی احقاق حق است و فصل خصومت هدف درجه دوم از امر قضا است^۱. اما، در هر صورت، تسریع در رسیدگی و ورود در ماهیت دعوا از الزامات دادرسی و برای تأمین کارکردهای آن ضروری است. بنابراین، قواعد و مقررات شکلی ابزاری برای اجرای عدالت اند و باید به نحو انعطاف‌پذیری تفسیر شوند. معنای این عبارت نقض و کنار زدن قواعد دادرسی که واجد جنبه نظم عمومی اند و نقش لازم خود را ایفا می‌کنند، نیست؛ بلکه منظور این است که باید، پیوسته، هدف اصلی از وضع این مقررات را که تسهیل جریان دادرسی برای تثبیت حقوق ماهوی است، درک و به محاکم دادگستری در تفسیر صحیح این مقررات کمک کرد. اصل اختیار خواهان در تعیین عنوان دعوا از پشتیبانی این مبانی برخوردار است. در واقع، عدم استماع دعوی خواهان صرفاً به این دلیل که عنوان دعوی مزبور از عناوین رایج نیست و یا متفاوت با عنوانی است که قانون‌گذار در خطابات قانونی استعمال کرده و یا در رویه قضایی مرسوم شده است، با فلسفه تصویب و اهداف قواعد شکلی مغایر است. قانون‌گذار در وضع احکام، عموماً، از کلمات بسان عموم مردم استفاده می‌کند و جز در موارد خاص برای عناوین و الفاظ حقیقت قانونی قائل نمی‌شود. از این رو،

۱. برای مثال، در یکی از ادله قضا (قرآن کریم، ص/۲۸) بر صدور حکم به حق تأکید شده است: «یا داوود انا جعلناک خلیفه فی الارض فاحکم بین الناس بالحق». از فقیهان امامیه نیز سید علی طباطبایی هدف از قضا را اثبات و استیفای حقوق اشخاص اعلام کرده است (طباطبایی، ۱۳۸۱: ۵).

عبارت «مطالبه وجه» با «استرداد وجه» در معنا برای قانون‌گذار تفاوتی ندارد؛ همچنان که در عرف نیز این دو عبارت معنای یکسانی دارند. در نتیجه اگر قانون‌گذار برای عنوان دعوایی از عبارت مطالبه وجه استفاده کرده باشد، خواهان می‌تواند در همان دعوا، عنوان استرداد وجه و یا عنوان مشابه دیگری را استفاده نماید و دادگاه نیز باید دعوای مزبور را استماع کند.

ماهیت دعوا نیز اصل اختیار خواهان در تعیین عنوان دعوا را اثبات می‌کند. پاره‌ای از استادان، اقامه دعوا را عمل حقوقی می‌دانند (کاتوزیان، ۱۳۷۳: ۱۱۷) و برخی از محققان نیز نوع این عمل حقوقی را ايقاع دانسته‌اند (خدابخشی، ۱۳۹۲: ۳۰-۲۸). بعضی از فقیهان امامیه هم در تألیفات خود تعبیر انشاء خصومت و دعوا را به کار برده‌اند (نجفی، ۴۰/۱۳۹۸: ۳۷۶؛ نائینی، ۱۴۳۳: ۸۷) که حاکی از عمل حقوقی دانستن دعوا است^۱؛ اما، پاره‌ای دیگر از استادان به متابعت از برخی فقیهان (عاملی (شهید اول)، ۲/۱۴۱۷: ۸۴؛ آشتیانی، ۲/۱۴۲۵: ۸۲۲) دعوا را اخبار به حق به ضرر غیر تعریف کرده‌اند که چنین تعریفی، دعوا را از ذیل اعمال حقوقی خارج می‌کند (جعفری لنگرودی، ۱/۱۳۶۳: ۵۶۹-۵۷۰؛ جعفری لنگرودی، ۳/۱۳۹۰: ۱۹۲۱).^۲ استادان آیین دادرسی مدنی با وجود تعاریف مختلفی که از دعوا ارائه داده‌اند، در مورد ماهیت دعوا سکوت اختیار کرده‌اند و حداقل می‌توان ادعا کرد که موضع آنان در این زمینه مبهم است (متین دفتری، ۱/۱۳۷۸: ۲۰۹؛ شمس، ۱/۱۳۸۰: ۳۱۲-۳۰۹؛ کریمی، ۱۳۸۶: ۲۵-۲۲). به نظر ما، اقامه دعوا نمی‌تواند عمل حقوقی محسوب شود؛ بلکه، از این جهت که رابطه حقوقی ایجاد می‌کند (شمس، ۲/۱۳۸۱: ۱۱؛ افتخار

۱. شیخ محمدحسن نجفی در کتاب جواهرالکلام تصریح می‌کند که دعوا انشاء است و افراد نابالغ مانند سایر انشائات، توانایی انجام دادن آن را ندارند (نجفی، ۱۳۹۸: ۳۷۶). اما، محقق اشتهاردی دعوا را اخبار می‌داند و از این نظر صاحب جواهر انتقاد می‌کند (اشتهاردی، ۱۴۰۰: ۵۲). محمدطاهر آل شبیر با اعلام اینکه ملاعلی کنی نیز دعوا را اخبار می‌داند تأکید می‌کند که دعوا اخبار؛ ولی، توأم با نوعی الزام است: «قد ذهب المحقق الكنى ره الى كونها معنى خبرياً، ولا يستفاد منها المعنى الانشائي بتاتاً، كما فى الاقرار والشهادة و عليه: فيكون المدعى مخبراً عن المدعى به امام الحاكم، و ليس فى الدعوى جهه انشاء اصلاً. نقول ان الدعوى جمله خبريه معنونه بعنوان الاقرار؛ كالفقوى و الاقرار. فاذن، تكون الدعوى جمله خبريه اشرب فيها الانشاء، اى: جى به بداعى الانشاء، فليست الدعوى جمله خبريه صرفه، كما انه ليس بانشاء صرف، بل اخبار بداعى الانشاء» (آل شبیر، ۱۳۹۶: ۲۲۶).

۲. دکتر محمدجعفر جعفری لنگرودی در جای دیگر می‌نویسد: «دعوا مانند اقرار اخبار است نه انشاء؛ عقود و ايقاعات از جنس انشاء هستند» (جعفری لنگرودی، ۲/۱۳۶۳: ۷۹۲). آخوند محمدکاظم خراسانی نیز اقوال فقیهان امامیه را در این مورد به دو دسته تقسیم می‌کند: «القول بانّ الدعوى من مقوله الانشاء الغير القابل للصدق و الكذب و القول بانّها من مقوله الاخبار القابل لهما» (خراسانی، ۱۴۳۳: ۹۶). آیت‌الله گلپایگانی در مورد دعوا عنوان اخبار را به کار برده‌اند: «لأنّ الدعوى هو الاخبار عن جزم» (گلپایگانی، ۲/۱۴۰۱: ۲۴۲).

جهرمی و السان، ۲/۱۳۹۶: ۸۸)، یک واقعه حقوقی است؛ زیرا، عمل حقوقی حاوی انشاء است و خواهان با اقامه دعوا هیچ ماهیتی را در عالم اعتبار انشاء و خلق نمی‌کند. در واقع، اقامه دعوا عمل است (متین دفتری، ۱/۱۳۸۷: ۲۰۹)؛ ولی عمل حقوقی نیست.

خواهان با اقامه دعوا، صرفاً، از مرجع قضایی طلب اثبات حق می‌کند و این خواستن و طلب، حالت انشایی ندارد و صرفاً یک عمل و تصرف اعتباری است.^۱ این معنی در کلمه دادخواهی (اصل سی و چهارم قانون اساسی) که مترادف دعوا به معنی مصدری در زبان فارسی است، نیز موجود است. در واقع، قدر مشترک تمامی تعاریفی که از دعوا ارائه شده است، طلب و خواهش چیزی به زیان غیر است و گفته شده مطالبه عنصر حتمی دعوا است (عراقی، ۱۴۳۳: ۱۵۱؛ جعفری لنگرودی، ۱/۱۳۶۳: ۵۶۹). در سایر سیستم‌های حقوقی؛ مانند کامن‌لا نیز عنصر طلب تصریحاً یا تلویحاً در تعریف دعوا اخذ شده است. برای مثال، در حقوق انگلیس در تعریف دعوا به مطالبه یک جبران تأکید شده و در حقوق آمریکا نیز در تعریف دعوا مفهوم مطالبه لحاظ گردیده است (Martin, 2016: 216; Yeazell & Schwartz, 2011: 118; Black, 2003: 83). در نتیجه، باید بر آن بود که جوهر دعوا چیزی جز طلب کردن نیست و طلب از مقوله ایجاد خارج است.

دعوا در لغت هم به معنی طلب و تمنی است و در قرآن کریم (یس، ۵۷) در همین معنی به کار رفته است (حیدر، ۴/۱۹۹۱: ۱۴۹؛ سنگلجی، ۱۳۹۵: ۱۳۱؛ طباطبایی، ۱۵/۲۰۱۱: ۱۴۷؛ آل کاشف الغطاء، ۴/۱۴۲۶: ۲۵۳).^۲ اینکه طرح دعوا عملی ارادی و دارای آثار حقوقی است؛ برای مثال، صلاحیتی برای دادگاه ایجاد و خواننده را به پاسخ‌گویی ملزم می‌کند و یا قاطع مرور زمان است؛ دلیل بر عمل حقوقی بودن آن نیست؛ چه آنکه واقعه حقوقی نیز دارای آثار حقوقی است و برخی از وقایع حقوقی ارادی و حتی سودبخش‌اند (شهیدی، ۱۳۷۷: ۳۴۸؛ شهیدی، ۱۳۹۱: ۳۴۶-۳۴۱؛ موحد، ۱۳۹۸: ۴۴۵). بنابراین، نباید تصور کرد که هر ماهیتی که ارادی و دارای آثاری است، عمل حقوقی است؛ بلکه امتیاز اصلی عمل حقوقی در مخلوق انشاء بودن آن است (کاتوزیان، ۱۳۹۰: ۱۹۱). علاوه بر این، این واقعیت که پاره‌ای از محجوران نمی‌توانند اقامه دعوا کنند، دلیل بر عمل حقوقی

۱. در حکم شماره ۱۵۷۶-۱۳۱۷/۷/۵ دیوان عالی کشور آمده است: «تصرف داخل در عقود و ایقاعات و تعهدات نیست تا نتوان آن را بوسیله شهادت اثبات نمود؛ بلکه، داخل در وقایع امور خارجی است که اثبات آنها بوسیله شهادت شهود ممکن است» (برجردی عبده، ۱۳۸۲: ۸۷).

۲. در مرجع اخیر می‌خوانیم: «دعوی ماخوذ از دعوت و آن مصدر یا اسم مصدر از کلمه دعا به معنی طلب است». حتی حکیمان و ادیبان نیز در تعریف دعوا به عنصر طلب تأکید کرده‌اند. برای مثال، جرجانی دعوا را به طلب اثبات حق علیه غیر تعریف کرده است (جرجانی، ۱۳۰۶: ۴۶).

بودن اقامه دعوا نیست؛ زیرا، همچنان که گفتیم در اقامه دعوا قصد انشاء ضرورتی ندارد و ممنوعیت بعضی از محجوران در اقامه دعوا به دلیل نداشتن قصد انشاء آنان نیست؛ بلکه این محدودیت معلول ممنوعیت آنان از تصرف در حقوقشان است؛ ضمن اینکه دارا بودن شرایط عامه تکلیف به اعمال حقوقی اختصاص ندارد و در پاره‌ای از وقایع حقوقی ارادی، وجود این شرایط لازم است.

از تعریف دعوا به طلب اثبات حق و قرار دادن آن در دسته وقایع حقوقی دو نتیجه به دست می‌آید: اولاً به لحاظ عقلی و عرفی عنوان از طلب تفکیک‌ناپذیر است و با حذف عنوان از طلب، معنایی برای طلب باقی نمی‌ماند؛ در نتیجه کسی که طلب می‌کند اختیار تعیین عنوان نیز با خود او است و اجازه اقامه دعوا با سلب اختیار تعیین عنوان، در حالت عادی، مانعة‌الجمع است. ثانیاً نام‌گذاری همه وقایع حقوقی از حیطة قانون‌گذاری خارج است؛ در نتیجه، تعیین عناوین همه دعاوی برای قانون‌گذار ممکن نیست. در واقع، برخلاف اعمال حقوقی، که قانون‌گذار، تا حد زیادی، نام و عناصر یکایک آن‌ها را شناسایی و تبیین کرده است، در وقایع حقوقی جز در موارد محدود، به تعیین نام و ارکان مصادیق وقایع حقوقی پرداخته و اساساً به دلیل نام‌محصور بودن وقایع حقوقی چنین امکانی برای قانون‌گذار فراهم نمی‌باشد. از این رو، احصاء و نام‌گذاری تمامی دعاوی به‌عنوان مصادیق از وقایع حقوقی، غیر از اینکه در عمل ممکن نیست، اساساً از صلاحیت قانون‌گذاری خارج است.

چنانکه می‌دانیم، از نظر فقیهان امامیه، دعوا نه دارای حقیقت شرعی است و نه متشرعه؛ بلکه یک مفهوم عرفی است و تعریف آن به نظر عرف وابسته است (مقدّس اردبیلی، ۱۲/۱۴۰۲: ۱۱۵؛ نجفی، ۴۰/۱۳۹۸: ۳۷۱؛ رشتی، ۱۴۰۱: ۹۲؛ آل کاشف الغطاء، ۴/۱۴۲۶: ۲۵۳؛ عراقی، ۱۴۳۳: ۱۷۲؛ آشتیانی، ۲/۱۴۲۵: ۸۲۱-۸۲۰؛ بجنوردی، ۳/۱۳۸۸: ۸۵؛ قمی، ۸/۱۳۹۲: ۲۴۵؛ نائینی، ۱۴۳۳: ۸۴؛ خویی، ۱۹۷۶: ۴۶؛ آل شبیر، ۱۳۹۶: ۲۳۷). اگر دعوا صریح در ذی‌نفعی و سمت خواهان باشد، برای استماع آن کافی است و عنوان ویژه یا هیچ «صیغه» ای لازم ندارد (آل کاشف الغطاء، ۴/۱۴۲۶: ۲۲۴؛ سنگلجی، ۱۳۹۵: ۱۵۹؛ بروجردی عبده، ۱۳۸۳: ۲۳۷؛ زیدان، ۱۹۸۹: ۱۰۹).^۲ از نظر عرف نیز جوهر دعوا مطالبه حق از دادگاه با هر عنوان است. در واقع، از دیدگاه عرف،

۱. برای مثال، در مرجع اخیر آمده است: «انّ الدعوی مفهوم عرفی، و لیس للشارع فیها اصطلاح خاص، او حقیقه شرعیه» (آل شبیر، ۱۳۹۶: ۲۳۷).

۲. دکتر عبدالکریم زیدان در این باره می‌نویسد: «لا توجد صیغه للدعوی بحيث لا تجوز الدعوی و لا تقبل الآ بها و أنّما القاعده هنا هی: کلّ کلام یفید ما قلنا فی تعریف الدّعوی فانه یكون یصلح ان یكون صیغه الدعوی» (زیدان، ۱۹۸۹: ۱۰۹).

تصمیم عملی خواهان در مطالبه حق ادعایی از دادگاه به نفع خود و علیه خواننده برای شکل گیری دعوا کافی است و همان طور که بیان شد، بالطبع، عنوان این مطالبه از خارج به خواهان قابل تحمیل نیست. در واقع، دعوا مخلوق خواهان است و علی‌الاصول انتخاب عنوان دعوا نیز با خالق و مؤسس آن است؛ مگر اینکه قانون‌گذار دعوی خاصی را تأسیس و برای آن نام مخصوصی پیش‌بینی کرده باشد. اینکه هیئت عمومی دیوان عالی کشور در رأی وحدت رویه قضایی شماره ۶۷۰ مورخ ۱۳۸۳/۹/۱۰ اعلام کرده: «دادگاه دعوا را با توجه به صورتی که مدعی برای آن قائل است، مورد رسیدگی قرار می‌دهد»، ناشی از این منطقی است. به این سبب، بعضی از دادرسی‌دانان از این رأی، با در نظر گرفتن بند ۳ ماده ۵ قانون آیین دادرسی مدنی اصل آزادی‌گزینش صورت خواسته» را به دست آورده‌اند و نوشته‌اند: «دادخواهان الزامی ندارند خواسته‌های خود را در عنوان از پیش تعیین‌شده قانونی تنظیم و طرح کنند» (محسنی، ۱۳۹۷: ۴۰۶). عرفی بودن مفهوم دعوا اثبات‌کننده نظریه عدم مداخله قانون‌گذار در تعیین عنوان دعوا هم هست؛ زیرا، آنچه مفهوم آن تماماً عرفی است، تعیین مصادیق و عناوین آن هم از دست قانون‌گذار خارج است و در نتیجه خطاب قانون‌گذار در ارتباط با عناوین دعوی، بیشتر از شأن عرفی الفاظ نیست و استعمال قانون‌گذار، که صرفاً در حد استفاده از لسان عرفی است، خواهان را به متابعت از او ملزم نمی‌سازد. بر این اساس، فقیهان امامیه نیز جز در موارد کلی؛ مانند تقسیم دعوی به صحیح و فاسد یا محدود؛ مانند دعوی اعسار یا دعوی بر میت، در مقام تفکیک اقسام دعوی و نام‌گذاری آن‌ها برنیامده‌اند (سیوری، ۱۴۰۳: ۵۰۴). عناوین بسیاری از دعوی که در تألیفات فقهی از آن‌ها ذکری به میان آمده، بسته به نظر هر فقیهی متفاوت است و هیچ فقیهی خود را به نام‌گذاری سایر فقیهان مأخوذ نساخته است؛ مگر آنکه خود نیز عنوان معمول را پسندیده باشد. این در حالی است که فقیهان امامیه، به شدت، در مورد اصطلاحات شرعی و حقوقی حساس‌اند و مداخله در امر شارع را برنمی‌تابند.

۲-۲. نامحدود بودن مصادیق دعوی مدنی

تعداد دعوی مدنی بی‌حد و حصر است. قطع نظر از دسته‌بندی‌های کلی دعوی؛ از قبیل دعوی عینی و شخصی، اقسام این نوع دعوی قابل شمارش نیست. در واقع، استقراء در مقررات قانونی نشان می‌دهد که قانون‌گذار، جز در موارد معدود، انواع دعوی مدنی را احصاء نکرده و اساساً چنین امری محال است؛ زیرا، با توجه به تعریف دعوا که عبارت از طلب اثبات حق است، به تعداد مطالبات اشخاص از مراجع قضایی، دعوا وجود دارد و در نتیجه شمارش این دعوی ممکن نیست. بنابراین، واضح است که دعوی مدنی متنوع و تعداد آن‌ها نامحدود است (قهرمانی، ۱۳۹۰: ۲/۱۱). اینکه قانون‌گذار در مقام بیان احکام دعوی از دسته‌بندی‌های کلی؛ مانند دعوی مربوط به اموال غیر منقول

(ماده ۱۸ قانون مدنی و ماده ۱۲ قانون آیین دادرسی مدنی)؛ دعاوی بازرگانی (ماده ۱۳ قانون آیین دادرسی مدنی) و دعاوی راجع به ترکه متوفی (ماده ۲۰ قانون آیین دادرسی مدنی) استفاده می‌کند، ناشی از همین محدودیت است. به تعبیر استادان و محققان آیین دادرسی مدنی دعاوی با توجه به ویژگی‌های آن‌ها گونه‌های بسیاری دارند و نمی‌توان آن‌ها را به نام شمرد (شمس، ۱۳۸۰: ۳۱۳؛ نهرینی، ۱۳۸۹: ۱۴۵؛ محمد الجار و حلمی الحجار، ۱۳۸۰: ۸۷-۸۶). حقوق‌دانان در قابل احصاء نبودن دعوی شخصی اتفاق نظر دارند؛ ولی، برخی از آنان دعوی عینی را احصاء پذیر اعلام کرده‌اند (شمس، ۱۳۸۰: ۱/۳۴۶؛ مهاجری، ۱۳۸۷: ۴۸). مع‌هذا، حقوق‌دانانی که به‌طور خاص در این زمینه تحقیق کرده‌اند، به درستی، دعاوی عینی را نیز احصاء پذیر اعلام و حتی نظریه غیر احصایی بودن مصادیق حق عینی را مطرح کرده‌اند (سعیدی، ۱۳۸۹: ۲۹۸). در واقع، با توجه به تنوع حق‌ها اعم از عینی و دینی، شمارش دعاوی ناشی از آن‌ها محال است؛ چه آنکه با وجود تفاوتی که بین حق و دعوا قائل می‌شوند، در نهایت هر دعوایی مبتنی بر یک حق ادعایی است (Jolowicz, 2000: 83). در نتیجه، با در نظر گرفتن تکثر حق‌ها، قانون‌گذار نمی‌تواند برای همه دعاوی اشخاص عنوان خاص انتخاب کند و چنین امری به لحاظ عملی ناشدنی است. از این گذشته، قانون‌گذار، چنانکه می‌بینیم، عملاً فقط به تعریف تعداد انگشت‌شماری از دعاوی مبادرت ورزیده و از بسیاری از دعاوی حتی ذکری نیز به میان نیاورده است. بنابراین، اگر عنوان هر دعوایی لزوماً می‌بایست به قانون‌گذار انتساب داده شود، اقامه اکثر دعاوی صورت قانونی نمی‌یافت.

پاره‌ای از فقیهان معاصر، انواع حقوقی را که در صورت تجاوز به آن‌ها از طریق نهاد دادرسی مورد حمایت قرار می‌گیرند، به چهار دسته شامل حق شخصی، حق اجتماعی، حق دولت و حق قانونی تقسیم کرده‌اند (اراکی، ۱۳۹۲: ۱۳-۱۲) و برخی نیز اعلام کرده‌اند که متعلق دعوا از یکی از این چهار موضوع؛ یعنی عین، دین، منفعت و حق خارج نیست (آل کاشف الغطاء، ۱۴۲۶: ۴/۲۵۴). اما، این تقسیم‌بندی‌ها کلی است و طبعاً مصادیق دعاوی ناشی از این موضوعات را شامل نمی‌شود. به تعبیر محمدکاظم خراسانی دعاوی مختلف‌اند و با توجه به اختلاف دعاوی، فواید مختلفی نیز بر آن‌ها مترتب می‌شود (خراسانی، ۱۴۳۳: ۹۴).^۱ در واقع، از انواع مختلف اعمال و وقایع حقوقی، دعاوی متعددی با اهداف متنوعی قابل انشعاب است که شمارش عناوین این دعاوی برای قانون‌گذار امکان‌پذیر نیست. برای مثال، اگر فقط دعاوی ناشی از عقود معین را با این عقود

۱. در این مرجع آمده است: «الدعاوی مختلفه، تختلف بحسبها الفوائد المترتبة علی سماعها» (خراسانی، ۱۴۳۳: ۹۴).

مقایسه کنیم، به این نتیجه می‌رسیم که با وجود امکان احصای عقود مزبور از سوی قانون‌گذار، هیچ‌گاه شمارش دعاوی ناشی از همین عقود برای قانون‌گذار میسر نبوده است. به عبارت دیگر، دعاوی اشخاص ناشی از حتی یک عمل یا واقعه حقوقی، تحت تأثیر اغراض و دواعی گوناگون و نیز عوامل زمانی و مکانی متفاوت است؛ در نتیجه شناسایی و تعیین نام و ارکان این قبیل دعاوی از جانب قانون‌گذار به لحاظ عقلی ناشدنی است. همان طور که برخی از دانشمندان تأکید کرده‌اند حق و امتیاز اقامه دعوا همراه یکدیگر است و ضرورتی ندارد که قانون‌گذار در هر مورد این اختیار را برای صاحب حق بشناسد (اسماعیل عمر، ۲۰۱۱: ۲۰۲-۲۰۱). پس، طبیعتاً شمار دعاوی نامحدود است (کاتوزیان، ۱۳۷۳: ۱۲۱) و به تناسب هر حق، دعاوی متعددی به وجود می‌آید. از این رو، جز در مواردی که قانون‌گذار، عامدانه و به دلایلی خاص، عناصر یک دعوا را احصاء و برای آن نام مشخصی تعیین کرده است، سایر عناوینی که قانون‌گذار به مناسبت‌هایی برای پاره‌ای از دعاوی به کار برده است، استعمالی عرفی و لغوی است و به معنی لزوم حصر خواسته در این عناوین نیست. در واقع، خطابات قانونی متلقای از عرف عام است و قانون‌گذار، جز در موارد خاص، الفاظ و عبارات را در معانی عرفی آن‌ها به کار می‌برد (گلپایگانی، ۲۰۱۴: ۵۵۳). در نتیجه، اشخاص می‌توانند همین دعاوی را با عنوان مناسب دیگری اقامه کنند و استعمال قانون‌گذار آنان را محدود نمی‌سازد. بر این اساس، هر گاه در قصد قانون‌گذار راجع به تعیین یک نام در خصوص دعوایی تردید شود، مطابق اصل اختیار خواهان در تعیین عنوان دعوا، می‌بایست نام انتخابی قانون‌گذار را حمل بر استعمال عرفی آن کرد و در این زمینه محدودیتی برای خواهان ایجاد نکرد.^۱

آن‌چنان که برخی از استادان حقوق تصریح کرده‌اند ماده ۳ قانون آیین دادرسی مدنی ناظر به عمل اقامه دعوا است (کاتوزیان، ۱۳۷۳: ۱۱۸). به نظر ما، این حکم قانونی، علاوه بر اصل استماع دعوا، حاوی اصل آزادی دعاوی است و طبق آن اشخاص می‌توانند دعاوی خود را تحت هر اسم و رسم اقامه کنند. در مقام مقایسه، همان طور که ماده ۱۰ قانون مدنی، حاوی اصل آزادی قراردادها است، ماده ۳ قانون آیین دادرسی مدنی متضمن اصل آزادی دعاوی است؛ با این تفاوت که اصل آزادی دعاوی، اصلی توصیفی و ذاتی است؛ ولی، اصل آزادی قراردادها اصلی تجویزی است؛ چه آنکه از عقود معین، قبل از اصل آزادی قراردادها، دعاوی ناشی می‌شود که نمی‌توان آن‌ها را احصا کرد.

۱. در رأی اصبراری شماره ۱۳۱۹۳-۱۲۰ مورخ ۱۳۱۶/۵/۱۵ هیات عمومی دیوان عالی کشور می‌خوانیم: «دعوا با هر عنوانی اقامه شود، تابع اصول و قواعدی است که به طور کلی برای دعاوی مقرر گردیده است» (عرفانی، ۱۳۹۵: ۳۹۰).

۳-۲. اصل تسلط طرفین بر دعوی مدنی

طبق اصل تسلط طرفین بر دعوی مدنی، دعوا مانند شیء و مال متعلق به اصحاب دعوا است و آنان می‌توانند همچون مالک در آن تصرف کنند (غمامی و محسنی، ۱۳۹۰: ۹۷). در واقع، دعوا از شئون حق ادعایی است و اختیار طرفین در ارتباط با دعوا، به‌سان این حق است؛ همان‌طور که اسقاط حق و نیز اقرار به آن در اختیار اصحاب دعوا است، تصرف در دعوا نیز حق آنان است (اسماعیل عمر، ۲۰۱۱: ۳۲). در بحث ما، چون اقامه دعوا در اختیار خواهان، اعم از اصلی یا متقابل، است؛ در نتیجه اصل تسلط هم ناظر به خواهان است و طبعاً خواننده در این مرحله تسلطی به دعوا ندارد. به عبارت دیگر، دعوا ساخته خواهان است و در مرحله ایجاد آن، وجود اراده خواهان برای تشکیل دعوا کافی است؛ از این‌رو، اصل تسلط بر دعوا در مرحله شکل‌گیری دعوا مختص خواهان است (بندهای الف و ب ماده ۱۰۷ قانون آیین دادرسی مدنی). در مراحل بعدی، تسلط هر دو طرف دعوا بر آن مستقر می‌شود و تصرف اصحاب دعوا در آن در حکم تصرف در اموال مشاعی محسوب می‌شود (بند ۳ ماده ۱۰۷ قانون آیین دادرسی مدنی) (پوراستاد، ۱۳۸۷: ۱۱۲). اصل تسلط طرفین بر دعوا، ناظر به امور موضوعی است و امور حکمی به نظر دادگاه وابسته است. حقوق‌دانان، در دعوی مدنی، بین امور موضوعی و حکمی تفکیک قائل می‌شوند (غمامی و اشراقی آرانی، ۱۳۸۹ [الف]: ۲۹۳-۲۷۶؛ غمامی و اشراقی آرانی، ۱۳۸۹ [ب]: ۲۸۶-۲۶۷). عمده‌ترین وجه تمایز امور موضوعی از حکمی، ناظر به اختیار اصحاب دعوا در تعیین امر موضوعی و صلاحیت دادگاه در تشخیص امر حکمی است. به تعبیر برخی از استادان آیین دادرسی مدنی، کاملاً روشن است که: «دادگاه در تعیین موضوع دعوا اختیاری ندارد؛ موضوع دعوا را اصحاب دعوا تعیین می‌نمایند و این نتیجه اصل تسلط است که بر مبنای آن دعوی مدنی در سلطه اصحاب دعوا قرار دارد و قاضی در آن نقش تعیین‌کننده ندارد» (شمس، ۱۳۹۳: ۳). اصل تسلط طرفین بر دعوی مدنی در تمامی سیستم‌های حقوقی وجود دارد و در اصل ۳-۱۰ از اصول و قواعد آیین دادرسی مدنی فراملی که محصول مشترک مؤسسه حقوق آمریکا و مؤسسه یکنواخت‌سازی حقوق خصوصی است، هم به رسمیت شناخته شده و بر آن تأکید شده است (The American Law Institute, 2004: 29).

اگر چه اصل تسلط طرفین بر دعوا، به‌طور مشخص، در مقام تعیین اختیارات اطراف دعوا در مقابل دادگاه است؛ ولی این اصل، اختیار خواهان را در تسلط بر دعوا در مقابل قانون‌گذار نیز، به طریق اولی، ثابت می‌کند؛ زیرا، قطع‌نظر از اینکه مداخله دادگاه در اموری از دعوا به تلقی از قانون‌گذار - یعنی واضح امور حکمی - است، در اینجا نیز همان مبنای برای شناسایی اصل تسلط طرفین بر دعوی مدنی موجود است (شهیدی، ۱۳۹۱: ۵۸). در واقع، از آنجا که مداخله قانون‌گذار

در عنوان یک دعوا ناظر به مرحله ایجاد آن است؛ به خلاف دخالت دادگاه که به بعد از تشکیل یک دعوا مربوط است، مالکیت انحصاری خواهان نسبت به آن طبیعی تر و دارای توجیه بیشتر است. در هر حال، عنوان دعوا از امور موضوعی است و در این زمینه شکی وجود ندارد؛ زیرا، اساساً خواسته خواهان که عنوان جزو لاینفک آن است، با لحاظ دفاع خواننده موضوع دعوا را تشکیل می‌دهد (شمس، ۱۳۹۳: ۲)؛ از این رو، تعیین عنوان دعوا از وظایف خواهان است و دادگاه به دلیل منع مداخله در امور موضوعی، حق تعیین و نیز تغییر عنوان دعوا را ندارد. از طرف دیگر، توصیف موضوع دعوا به طرفین آن مربوط است و دادگاه نمی‌تواند توصیف طرفین را تغییر دهد.

برخی از حقوق دانان اظهار نظر کرده‌اند که دادگاه می‌تواند از طریق توصیف خواسته، برای دعوای خواهان عنوان مناسبی انتخاب کند (خدابخشی، ۱۳۹۲: ۱۵۴-۱۵۳)؛ در حالی که این نظر صحیح نیست و دادگاه نمی‌تواند به بهانه توصیف خواسته، عنوان دعوای خواهان را تغییر دهد و در امور موضوعی دخالت کند (پورااستاد، ۱۳۸۷: ۱۱۸). در واقع، توصیف خواسته و تعیین عنوان مناسب دعوا، صرفاً، تا حدی که کاشف از قصد واقعی خواهان باشد، مجاز است. در غیر این صورت، تغییر عنوان دعوا بدون اینکه عنوان انتخابی دادگاه به خواهان قابل انتساب باشد، ناقض اصل تسلط طرفین بر جهات موضوعی دعوا و نیز در تعارض با اصل تغییرناپذیری دعوای مدنی است (السان و محمودی، ۱۳۹۷: ۴۹۱-۴۷۳). اگر خواهان، به طور صریح، عنوان دعوای خود را مشخص نکرده باشد، در این صورت، همان طور که پاره‌ای از استادان حقوق تصریح کرده‌اند: «عنوان دعوا باید از مفاد دادخواست و گفته‌های مدعی استنباط شود» (کاتوزیان، ۱۳۷۷: ۱۹۵) و دادگاه نمی‌تواند به جای خواهان در این زمینه تصمیم بگیرد.^۱ در حقوق فرانسه نیز که در سال‌های اخیر رویه قضایی، توصیف موضوع دعوا را از جانب دادگاه‌ها مجاز اعلام و برای مثال، توصیف خواسته «بطلان قرارداد» را به «فسخ قرارداد» تجویز کرده است، آن را منوط به عدم تغییر از هدف اقتصادی و اجتماعی خواهان دانسته (شمس، ۱۳۹۳: ۳) که در واقع عبارت اُخرای کشف اراده واقعی خواهان است.

۱. هیئت عمومی دیوان عالی کشور طی رأی اصراری شماره ۳۰-۱۳۸۴/۷/۳۰ در این زمینه اعلام کرده است: «خواسته دعوای عبارت است از اعتراض به رای کمیسیون تبصره ماده ۳ قانون توزیع عادلانه آب منعکس در نامه ۲۶۴۳/۲۴ مورخ ۱۳۶۸/۳/۳۰ شرکت سهامی آب استان یزد و رفع انسداد از یک حلقه چاه با قدمت حدود بیست سال؛ ولی آنچه مورد لحوق حکم تجدیدنظر خواسته قرار گرفته الزام خواننده به صدور پروانه بهره برداری به میزان پنج لیتر از یک حلقه چاه محفوره به جای قنات می باشد که چون مورد حکم با موضوع خواسته انطباق ندارد و صدور حکم به غیر مورد خواسته و جاهت قانونی ندارد؛ لذا رای تجدیدنظر خواسته نقض می گردد» (اداره وحدت رویه و نشر مذاکرات هیئت عمومی دیوان عالی کشور، ۱۳۹۰: ۵۷۰-۵۶۹).

در حقوق ما، هیچ حکمی دال بر مجاز بودن دادگاه در توصیف امور موضوعی وجود ندارد و بالعکس، حکم ماده ۲، بندهای ۳ و ۵ ماده ۵۱، ماده ۲۹۶ و بندهای ۱ و ۲ ماده ۴۲۶ قانون آیین دادرسی مدنی مبین التزام دادگاه به توصیف امر موضوعی از جانب طرفین است. البته، در صورتی که توصیف اصحاب دعوا با احکام قانونی مغایر و یا ناظر به امور حکمی باشد؛ مانند توصیف رجوع به فسخ در عقد هبه، طبعاً دادگاه نمی‌تواند در ماهیت دعوا اظهار نظر کند و حسب مورد، می‌بایست قرار عدم استماع دعوی خواهان را صادر و یا امور حکمی را خود توصیف نماید؛ اما، در هر حال، دادگاه در امر موضوعی توصیف خود را جایگزین توصیف اصحاب دعوا نخواهد کرد. در این میان، تکلیف عنوان دعوا که امر موضوعی است، کاملاً مشخص است و دادگاه تابع عنوان انتخابی خواهان است. تغییر نحوه دعوا که تعبیر دیگری از عنوان دعوا است (رای شماره ۳۷۹-۳/۲-۱۳۱۰ دیوان عالی کشور)، تحت شرایطی از اختیارات خواهان است (ماده ۹۸ قانون آیین دادرسی مدنی) و هیچ اختیاری در این زمینه به دادگاه داده نشده است. بنابراین، به موجب اصل تسلط طرفین بر دعوا، تعیین عنوان دعوا با خواهان است و در این زمینه صلاحیتی برای مرجع دیگری؛ اعم از دادگاه و اصولاً قانون‌گذار شناسایی نشده است. باید افزود که تغییر در سبب دعوا نیز، علی‌الاصول تأثیری در عنوان دعوا ندارد و تغییر سبب باعث تغییر عنوان دعوا نمی‌شود. برای مثال، تغییر سبب دعوا از غصب به انقضای مدت اجاره، عنوان خواسته‌ای را که مطالبه مال غیر منقول نامیده شده است، تغییر نمی‌دهد. در حقوق ایران، اصل تسلط طرفین بر دعوی مدنی پذیرفته شده است و حقوق‌دانان دلایلی در این زمینه ارائه کرده‌اند. در واقع، علاوه بر ماده ۱ قانون آیین دادرسی مدنی که در آن «اصول» یاد شده و اصل تسلط طرفین بر دعوی مدنی نیز از مصادیق آن دانسته شده است، لزوم درخواست ذی‌نفع برای استماع دعوا؛ امکان طرح دعوی متقابل؛ حق انحصاری طرفین در شکایت از آرا و حق اجرای حکم و نیز پایان عملیات اجرایی از جمله ادله وجود این اصل در حقوق دادرسی ایران معرفی شده است (پوراستاد، ۱۳۸۷: ۱۰۸-۱۰۷). می‌توان ادعا کرد در فقه امامیه نیز اصل تسلط طرفین بر دعوا پذیرفته شده است. به عقیده میرزاحسین نائینی اختیار دادرسی در دست خواهان است؛ زیرا، وظیفه دادرسی فقط احقاق حق است و چون این خواهان است که برای تظلم خواهی به او مراجعه می‌کند، در نتیجه بقای دعوا نیز به اراده خواهان وابسته است^۱. به‌طور کلی، مطالعه آراء فقیهان نشان

۱. در این کتاب می‌خوانیم: «فی انّ اختیار الحاکم بید المدعی، و السرّ فی ذلک انّ رفع الضلّامه عن الناس واجب علی الحاکم و حیث انّ المدعی هو المستعدی عند الحاکم علی المدعی علیه دون العکس و یتعیّن علی الحاکم بعد الاستعداد اعداء المستعدی و نصرته فامر المرافعه بید المستعدی» (غروی نائینی، ۱۴۳۳: ۱۰۳).

می‌دهد که زمام دعوا در دست طرفین مخصوصاً خواهان است و اجرای مهم‌ترین عناصر دادرسی به درخواست خواهان منوط شده است. برای مثال، با وجود اقامه دعوا، درخواست جواب از خواننده و حتی صدور حکم، مستلزم تقاضای مجدد خواهان است (عاملی، ۱۳۹۰: ۷۵؛ نراقی، بی تا: ۱۶۹؛ آشتیانی، ۱/۱۴۲۵: ۲۹۶) و یا اینکه سوگند دادن خواننده مشروط به درخواست خواهان است (عاملی (شهید ثانی)، ۳/۱۳۹۰: ۷۵). مثال‌هایی از این نوع، پاره‌ای از حقوق‌دانان را بر آن داشته تا به شناسایی اصل تسلط طرفین بر دعوی مدنی در فقه امامیه، اعتقاد پیدا کنند (فرحزادی، ۱۳۷۹: ۶۲-۶۰). یکی از فتاوی میرزای قمی در پاسخ به سؤالی در این زمینه بسیار گویا و مؤید نظر این حقوق‌دانان است. ایشان در کتاب جامع‌الشتات می‌نویسند: «قاضی منصبش دعوا برپا کردن نیست؛ [بلکه] هر کس به نزد او به دعوا می‌آید، دعوی او را باید طی کند، کسی را که با او دعوی نیست، چرا او را احضار کند؟» (قمی، ۸/۱۳۹۲: ۱۳۴).^۱

۱. توسل به اصل قابلیت استماع دعوی نیز به اثبات اختیار خواهان در تعیین عنوان دعوی مدنی کمک می‌کند؛ زیرا، اصل استماع دعوی که در حقوق دادرسی ایران هم پذیرفته شده است (خدابخشی، ۱۳۹۲: ۲۴۵؛ نهرینی، ۲/۱۳۹۸: ۴۱۲)، نافی ایجاد محدودیت برای خواهان در تعیین عنوان دعوی مدنی است. در حقوق ما، اصل یکصدوشصت و هفتم قانون اساسی و ماده ۳ قانون آیین دادرسی مدنی به خوبی حاوی و مؤید این اصل اند. از این رو هر دعوی قابل استماع است و مادام که قانون‌گذار منعی در این زمینه ایجاد نکرده است، دادگاه‌ها مکلفند به تمامی دعوی با هر اسم و رسم رسیدگی و حکم مقتضی صادر کنند. بنابراین، اصل استماع دعوا مستلزم رسیدگی به انواع دعوی است و این اصل، نپذیرفتن دعوا را به سبب عدم تعیین نام رایج برای آن تحمّل نمی‌کند. در واقع، مداخله دادگاه در عنوان دعوا و عدم پذیرش دعوا با خدشه در عنوان آن، مغایر اصل استماع دعوا و فاقد توجیه است. اصل قابلیت استماع دعوی در فقه امامیه هم پذیرفته شده است (خدابخشی، ۱۳۹۲: ۲۳۸). در واقع، هر چند فقیهان امامیه باب مستقلی به این اصل اختصاص نداده‌اند؛ ولی، در تألیفات خود، بارها، اصل استماع دعوا را به کار برده و در این زمینه به عموم و اطلاق ادله قضا استناد کرده‌اند (عراقی، ۱۴۲۱: ۱۷۵؛ خراسانی، ۱۴۳۳: ۹۳؛ غروی نائینی، ۱۴۳۳: ۱۱). سیدمحمد کاظم طباطبایی یزدی صراحتاً اعلام کرده‌اند که اصل در دعوا وجوب استماع آن است. او در این باره می‌نویسند: «فلا وجه لعدم سماعها بل لو اطلق ایضاً لزم سماع؛ اذ الاصل فی الدعوی السماع» (طباطبایی یزدی، بی تا: ۴۰). علاوه بر این، مطالعه آراء فقیهان امامیه به روشنی نشان می‌دهد که اگر شرایط لازم برای تحقق دعوا فراهم باشد، لامحاله باید آن را استماع کرد. شهید اول هر نوع دعوا با خواسته معلوم و الزام پذیر را مسموع اعلام و در این زمینه به نوعی قاعده سازی کرده است: «و کل دعوی ملزمه معلومه فهی مسموعه» (عاملی (شهید اول)، ۱۴۱۷/۲: ۷۳). به اعتقاد فقیهان امامیه، با شکل‌گیری دعوا، استماع آن واجب است و وجوب استماع دعوا از آثار دعوا دانسته شده است (طباطبایی یزدی، بی تا: ۳۶). بنابراین، در فقه امامیه اصل استماع دعوا به خوبی قابل اصطیاد و شناسایی است.

ناگفته پیداست که آزادی خواهان در تعیین عنوان برای دعوی خود مشروط به تناسب نفس‌الامری عنوان با دعوی مزبور

۳. نقد رویه قضایی

همان طور که بیان شد، به موجب اصل اختیار خواهان در تعیین عنوان دعوا، مادام که قصد قانون گذار در لزوم اقامه یک دعوا با عنوان خاص ثابت نگردیده است، در صورت بروز شک، باید اختیار خواهان را برای تعیین عنوان دعوای مشکوک شناسایی و اعمال کرد. در واقع، اصل بر اختیار خواهان در تعیین عنوان دعوای مدنی است؛ مگر آنکه قانون گذار عناصر و عنوان دعوایی را خود تعیین کرده و یا به طور قطع، مشی قانون گذار بر استعمال عنوان خاصی برای یک دعوا مستقر شده باشد. بنابراین، در صورت تردید، نام گذاری دعوا از جانب قانون گذار خواهان را ملزم به پذیرش آن نام نمی کند و خواهان می تواند عنوان مناسب دیگری را برای همان دعوا انتخاب و از دادگاه تقاضای احقاق حق کند. از جمله این دعوای مشکوک و شایع، دعوای خلع ید است که مانند اکثر دعوای، در قانون هیچ تعریفی از آن ارائه نشده است. در مقابل، معدودی از دعوای، مشخصاً، از جانب قانون گذار تعریف و نام گذاری شده اند؛ مانند دعوای تصرف عدوانی. اما، شمار دعوای اخیر اندک است و نظریه اختیار خواهان در تعیین عنوان دعوا را نقض نمی کند. از آنجا که مطالعه مصادیقی از این دو نوع دعوا در تبیین اصل اختیار خواهان در تعیین عنوان دعوا و نیز معرفی استثنائات آن مؤثر است، در ذیل دعوای مزبور را در ارتباط با این اصل بررسی می کنیم.

۳-۱. دعوای خلع ید

اکثریت حقوق دانان دعوای خلع ید را ناظر به تصرفات غاصبانه می دانند و بین این دعوا و دعوای تخلیه ید تفاوت قائل می شوند. آنان معتقدند در خلع ید تصرفات متصرف از همان ابتدای امر غاصبانه است، برخلاف تخلیه ید که تصرفات شخص از ابتدا غاصبانه نبوده؛ بلکه زمانی که موعده تحویل فرا می رسد و شخص اقدام به تخلیه نمی کند، تصرف او غاصبانه می شود (شمس، ۱۳۹۷/۲: ۶۴۲؛ نهرینی، ۱۳۹۸/۲: ۱۵۲؛ توکلی، ۱۳۹۴: ۳۵). بعضی دیگر از حقوق دانان، ضمن اینکه

و سایر اجزای خواسته است؛ در غیر این صورت، چنین دعوایی، بالطبع، موقعیت استماع نمی یابد. برای مثال، استماع دعوا با عنوان خلع ید از مال امانی؛ اعم از منقول یا غیر منقول به لحاظ عقلی امکان پذیر و عنوان انتخابی نیز با دعوای مزبور متناسب است. در نتیجه، عنوان انتخابی خواهان را در این زمینه باید محترم شمرد و دعوای او را استماع کرد. اصل استماع دعوا نیز موید این امر است. اما، خلع ید از مال امانی تالف، به لحاظ عقلی ممکن نیست و در نتیجه به دعوایی از این نوع نمی توان ترتیب اثر داد و اصل اختیار خواهان در تعیین عنوان دعوا، اقامه و استماع چنین دعوایی را تجویز نمی کند. این قبیل دعوای، تخصصاً از ذیل اصل اختیار خواهان در تعیین عنوان دعوای مدنی خارج اند و اصل استماع دعوا نیز از این دعوای منصرف است.

دعوی خلع ید را منحصر به ید عدوانی و به عبارتی معادل دعوی غصب می‌دانند، دعوی تخلیه ید را نیز خاص ید استیجاری تلقی کرده‌اند (افتخار جهرمی و السان، ۱/۱۳۹۶: ۱۲۱-۱۱۵). اداره کل حقوقی دادگستری نیز به موجب نظریه شماره ۱۳۷۷/۸/۲۸-۷/۶۳۸۴ این تفکیک را تأیید و دلیل این تفاوت را عرف خاص قضایی اعلام کرده است. در قسمتی از این نظریه آمده است: «بین خلع ید و تخلیه تفاوت وجود دارد؛ یعنی تخلیه در مورد اعیانی که با اذن مالک یا مجوز قانونی تصرف شده است و خلع ید در مورد آن‌هایی که بدون اذن مالک یا مجوز قانونی تصرف گردیده است، استعمال می‌شود» (به نقل از: خدابخشی، ۱۳۹۲: ۱۵۲-۱۵۱). پاره‌ای از محاکم دادگستری نیز چنین نظری دارند و دعوی خلع ید را ناظر به تصرفات عدوانی می‌دانند و اقامه دعوی خلع ید علیه مستأجر را قابل استماع نمی‌دانند. برای مثال، در حکم شماره ۱۳۳۵-۱۳۸۳/۹/۱۶-شعبه ۲۹ دادگاه تجدیدنظر استان تهران چنین آمده است: «اعتراض تجدیدنظرخواه بر دادنامه تجدیدنظرخواسته وارد است؛ زیرا، خلع ید فرع بر تصرفات غاصبانه و بدون مجوز قانونی است» (زندى، ۱۳۹۱: ۱۸). همچنین شعبه سوم دادگاه تجدیدنظر استان تهران طی شماره ۱۷۰۳-۱۳۸۴/۹/۳۰-چنین حکم داده است: «دعوی خلع ید لزوماً باید به طرفیت ید غیر قانونی اقامه گردد» (زندى، ۱۳۹۱: ۱۱۳)؛ یا در حکم شماره ۵۸۵/۸۲-۱۳۸۲/۳/۲۴-شعبه هشتم دادگاه تجدیدنظر استان تهران می‌خوانیم: «با غاصبانه نبودن ید خوانده، صدور حکم خلع ید فاقد وجاهت قانونی تشخیص داده می‌شود» (زندى، ۱۳۹۱: ۲۴۴-۲۴۵). در حکم شماره ۹۲۰۹۹۷۰۲۷۰۱۰۰۶۰۵-۱۳۹۲/۵/۳۰-شعبه ۵۶ دادگاه تجدیدنظر استان تهران نیز آمده است: «دعوی خلع ید از طرف مالک به طرفیت مستأجر قابل استماع نیست» (اداره انتشارات رویه قضایی کشور، ۱۳۹۵: ۴۱۶).

به نظر ما، ارائه چنین مفهوم و تعریفی از دعوی خلع ید مستند قانونی ندارد و فاقد تحلیل حقوقی است و اساساً منشأ قانونی چنین ادعایی معلوم نیست. در واقع، با استقرا در مقررات قانونی و مراجعه به آراء پاره‌ای از صاحب‌نظران حقوقی، نه تنها هیچ مستندی مبنی بر اینکه دعوی خلع ید صرفاً ناظر به غصب و تصرفات عدوانی است، وجود ندارد؛ برعکس دلایلی وجود دارد که نشان می‌دهد دعوی خلع ید منحصر به خلع ید غاصبانه نیست. در اینجا، این دلایل را بررسی می‌کنیم:

اولاً می‌دانیم که عبارات خلع ید و تخلیه ید حقیقت قانونی ندارند؛ یعنی قانون‌گذار در هیچ متن قانونی، مشخصاً تعریفی از این دو عنوان ارائه نکرده و بنابراین، الفاظ مزبور به همان معانی عرفی (ماده ۲۲۴ قانون مدنی) و لغوی خود حمل می‌شوند. در واقع، این دو عبارت ضمن اینکه به لحاظ لغوی به جز تفاوت در باب، معنای یکسانی دارند؛ چنانکه علامه دهخدا عبارت خلع ید را «به سلطه کسی بر چیزی خاتمه دادن» (دهخدا، ۷/۱۳۷۷: ۹۹۲۰) و تخلیه را نیز به «خالی کردن چیزی»

معنی کرده است (دهخدا، ۱۳۷۷/۵: ۶۵۳۰). این دو عبارت عرفاً نیز دارای معنی واحدی اند و تفاوتی بین آنها نیست. بنابراین، وقتی قانون‌گذار رأساً تفکیک و تمایزی بین این دو عبارت قایل نشده و لغتاً و عرفاً نیز تفاوتی بین آنها نیست، تفکیک بین دعاوی خلع ید و تخلیه ید نیز فاقد جهت قانونی، لغوی و عرفی است. از این رو، اختصاص عنوان خلع ید به ید غاصبانه فاقد توجیه قانونی است و مبنای علمی ندارد. آری، همچنان که خواهد آمد، صرفاً در دعاوی ناشی از عقد اجاره، قانون‌گذار، غالباً، از عنوان تخلیه ید استفاده کرده و ممکن است بتوان با توسل به قاعده مذاق شارع ادعا کرد که این عنوان اختصاصی دعاوی مربوط به مطالبه عین مستأجره شده است؛ اما، صرف نظر از اینکه این تقریر قانون‌گذار می‌تواند نافی اختیار خواهان در انتخاب عنوان مناسب برای دعوی مطالبه عین مستأجره باشد یا نباشد، رویکرد مزبور، مطلقاً، دلالتی بر خارج شدن ید مأذونه از ذیل دعاوی خلع ید ندارد.

دوم آنکه قانون‌گذار در بند ۳ ماده ۷ قانون تشکیل دادگاه‌های حقوقی یک و دو مصوب ۱۳۶۴، مطالبه اعیان اموال غیر منقول اعم از اینکه مالکیت مورد نزاع باشد یا نباشد را تحت یک دعوی واحد «خلع ید از اموال غیر منقول» مورد لحوق حکم قرار داده است. این حکم مبین امکان طرح دعوی خلع ید به طرفیت کسی است که از دادن مال به مالک امتناع می‌کند؛ اعم از اینکه ید متصرف از ابتدا غاصبانه و یا مأذونه بوده باشد. اگر قانون تشکیل دادگاه‌های حقوقی یک و دو را منسوخ هم بدانیم، استناد به آن به لحاظ مبنایی به استدلال ما ضربه نمی‌زند.

سوم، هیئت عمومی دیوان عالی کشور در رأی وحدت رویه شماره ۵۸۵-۱۳/۱۳۷۲/۷ دعاوی خلع ید را اعم از ید غاصبانه و غیر آن دانسته است. در بخشی از این رأی آمده است: «دعوی خلع ید از اعیان غیر منقول به صراحت بند ۳ ماده ۷ قانون تشکیل دادگاه‌های حقوقی یک و دو مصوب سوم آذرماه ۱۳۶۴ از دعاوی غیر مالی و رسیدگی به آن در صلاحیت دادگاه‌های حقوقی دو می‌باشد، دعاوی خلع ید غاصبانه را نیز شامل می‌شود» (هیئت عمومی دیوان عالی کشور، ۱۳۹۳: ۲۰۴).

چهارم، ماده ۴۳ قانون اجرای احکام مدنی دعوی خلع ید را به مطلق متصرف استناد داده و آن را مقید به تصرف ناشی از غصب نکرده است. در واقع، این حکم به این معنی است که می‌توان به طرفیت هر متصرفی دعوی خلع ید اقامه کرد؛ اعم از اینکه تصرفات خواننده مسبوق به رابطه قراردادی و قانونی بوده و یا اینکه از همان ابتدا تصرفات او نامشروع بوده است. عبارت ماده ۴۳ قانون اجرای احکام مدنی چنین است: «در مواردی که حکم خلع ید علیه متصرف ملک مشاع صادر شده باشد، از تمام ملک خلع ید می‌شود...». از این رو، استنادی که دعاوی خلع ید را مختص ید غاصبانه می‌دانند، در تفسیر ماده ۴۳ قانون اجرای احکام مدنی، حکم آن را شامل دعاوی رفع تصرف عدوانی

و تخلیه ید هم دانسته‌اند و برای خلع ید معنایی عام در نظر گرفته‌اند (شمس، ۱۳۹۷/۲: ۶۴۳). پنجم، قانون‌گذار، بارها، دعوی خلع ید را در مواردی استعمال کرده که ید خوانده اساساً غاصبانه نبوده است. برای مثال، حکم ماده ۱۲ قانون تقسیم و فروش املاک مورد اجاره به زارعین مستأجر مصوب ۱۳۴۷ ناظر به خلع ید زارعینی است که اقساط مربوط به ثمن املاک واگذاری در اجرای مقررات اصلاحات ارضی را نپرداخته‌اند؛ در حالی که تصرف این قبیل خواندگان را مسلماً نمی‌توان غاصبانه دانست و تصرفات آنان دارای منشأ قراردادی است.

ششم، بسیاری از صاحب‌نظران حقوقی نیز دعوی خلع ید را به تصرفات غاصبانه محدود نکرده‌اند. برای مثال، دکتر ناصر کاتوزیان در کتاب توجیه و نقد رویه قضایی نوشته‌اند: «تمام دعوی مربوط به خلع ید غاصبانه و امانی اشخاص بر اموال غیر منقول از دعوی راجع به غیر منقول است» (کاتوزیان، ۱۳۷۷: ۲۰۳). دکتر محمدجعفر جعفری لنگرودی نیز دعوی خلع ید را شامل هر دو تصرف با مجوز و بدون مجوز قانونی دانسته‌اند (جعفری لنگرودی، ۱۳۷۲/۳: ۳۲۹). از این رو، دعوی خلع ید همان دعوی غصب نیست؛ بلکه، اعم از دعوی غصب است.

بنابراین، خواهان می‌تواند به طرفیت هر متصرفی دعوی خلع ید اقامه کند و دعوی مزبور انحصاری ید غاصبانه نیست. این دعوا علیه هر متصرفی اقامه شود؛ اعم از اینکه ید او غاصبانه و یا مأذونه باشد، قابل استماع است. همه این دلایل نشان می‌دهد که در حقوق دادرسی اصل بر اختیار خواهان در تعیین عنوان دعوا است و صرف تطابق نفس الامری عنوان با دعوا، برای استماع آن کافی است.

با وجود این و همان‌طور که سابقاً اشاره کردیم، هر چند دعوی خلع ید مشترک بین انواع ایادی اعم از غاصبانه و مأذونه است؛ ولی، استقرا در مقررات قانونی نشان می‌دهد که قانون‌گذار در دعوی ناظر به مطالبه عین مستأجره، اغلب، از عنوان تخلیه ید استفاده کرده است. در واقع، علاوه بر اینکه قانون‌گذار در ماده ۵۰۱ قانون مدنی، صراحتاً، عبارت تخلیه ید را استعمال کرده است، در قوانین بعدی راجع به روابط استیجاری؛ همچون قوانین روابط موجر و مستأجر مصوب سال‌های ۱۳۵۶ و ۱۳۶۲ و ۱۳۷۶ نیز همین اصطلاح را به کار برده و در سایر مقررات قانونی نیز کمتر این رویه خود را تغییر داده است؛^۱ به طوری که رویه قضایی نیز از این مشی قانون‌گذار متابعت کرده و حقوق‌دانان هم

۱. یک مورد از این تغییر رویه را در ماده ۱ لایحه قانونی تجدید قرارداد و اجاره املاک و اموال موقوفه و تجدید انتخاب متولیان و امناء و نظار اماکن متبرکه مذهبی و مساجد مصوب ۱۳۵۸ می‌توان دید. در این لایحه، قانون‌گذار حکم به فسخ قراردادهای اجاره بین اداره اوقاف و مستأجرین املاک وقفی و انعقاد قراردادهای جدید داده و مقرر داشته چنانچه مستأجرین از تنظیم قرارداد اجاره جدید سرباز زدند، اداره اوقاف می‌بایست خلع ید [خط تأکید از ما است] آنان را از

کاربرد این عبارت را برای دعوای استیجاری پسندیده‌اند. بنابراین، این رویه ظاهراً نشان می‌دهد که مذاق قانون‌گذار استعمال عبارت تخلیه‌ید در دعوای استیجاری را ترجیح می‌دهد و مایل به متابعت اشخاص از این عنوان در دعوای راجع به مطالبه عین مستأجره است. این البته، در فرضی است که ما برای قاعده مذاق شارع در حقوق موضوعه اعتبار قائل شویم (حکمت‌نیا، ۱۳۸۵: ۲۸-۹)؛ در غیر این صورت، تعیین عنوان خلع‌ید برای مطالبه عین مستأجره نیز هیچ مانع قانونی ندارد. نتیجه آنکه دعوای خلع‌ید شامل کلیه دعوای اعم از ید غاصبانه و مأذونه است؛ خارج شدن ید استیجاری از این عنوان، اصل اختیار خواهان در تعیین عنوان دعوا را مخدوش نمی‌سازد؛ بلکه صرفاً بر اصل مزبور استثنا وارد می‌کند و استثنا منافاتی با اصل ندارد.

۲-۳. دعوای تصرف

در فصل هشتم از قانون آیین دادرسی مدنی، به‌طور مشخص، سه نوع دعوا شامل تصرف عدوانی، ممانعت از حق و مزاحمت تعریف و ارکان این دعوای تعیین گردیده است. در واقع، قانون‌گذار، به‌صراحت، در مواد ۱۵۸، ۱۵۹ و ۱۶۰ قانون آیین دادرسی مدنی، به‌ترتیب، این سه دعوا را تعریف و نام آن‌ها را نیز انتخاب کرده است. بنابراین، خواهان جز با اقامه دعوا تحت این عناوین نمی‌تواند رفع تصرف از مال غیر منقول و نیز رفع ممانعت و مزاحمت از حق خود را بخواهد و نیز نمی‌تواند دعوای دیگری را تحت این عناوین اقامه کند. مبانی این اقدام قانون‌گذار نیز به اهمیت این دعوای در حفظ انتظام جامعه و لزوم سرعت در رسیدگی به آن‌ها بر می‌گردد. در واقع، قانون‌گذار به همان نسبت که در این دعوای، از تشریفات لازم برای سایر دعوای کاسته است (ماده ۱۷۷ قانون آیین دادرسی مدنی) با دقت تمام، ارکان این دعوای را مشخص و خود نیز نام آن‌ها را تعیین و نظام‌مند کرده است. بر این اساس، این دعوای از ذیل اصل اختیار خواهان در تعیین عنوان دعوا خارج‌اند و علاوه بر ارکان لازم، پذیرش نام آن‌ها برای خواهان الزامی است.

تعریف و نام‌گذاری قانون‌گذار برای این دعوای به خوبی و از سال‌ها پیش، در رویه قضایی انعکاس یافته است و این دعوای فقط تحت نام انتخابی قانون‌گذار استماع می‌شوند. برای مثال، دیوان عالی کشور در رأی شماره ۱۶۶۱-۱۳۱۹/۵/۲-۱۳۱۹/۵/۲ چنین اظهار نظر کرده است: «بدون جهت قانونی نمی‌توان دعوا را از عنوان تصرف عدوانی اصطلاح قانون خارج نموده و عنوان دیگری برای آن قائل شد» (بروجردی عبده، ۱۳۸۲: ۳۸). رأی شماره ۸۶۴/۶-۱۳۸۴/۸/۲۸-۸۶۴/۶ شعبه ششم تشخیص دیوان عالی کشور نیز به خوبی مؤید این ادعا است. در بخشی از این رأی می‌خوانیم: «هرچند تصرفات

دادگاه بخواهد.

خارج از حدود متعارف شخص در ملک خود در حدود مقرر در ماده ۱۳۲ قانون مدنی، در صورتی که مستلزم تضییع همسایه باشد، با منع مقرر در ماده مرقوم مواجه است و مالک را اصولاً به انجام اقداماتی که لازمه دفع ضرر است، ملزم می‌سازد؛ لیکن، انجام چنین تصرفاتی به فرض اثبات، مجوزی برای اقامه دعوی رفع ممانعت از حق که واجد عنوان و ارکان خاص قانونی است، نمی‌باشد...؛ لذا، صرف نظر از اینکه اقدامات معموله از سوی مدعی مصداق تصرف ضرری موضوع ماده ۱۳۲ قانون مدنی است یا خیر، اساساً ارکان دعوی رفع ممانعت از حق به شرح مذکور در صدر دادنامه فراهم نبوده و از این رو،... دعوی نخستین محکوم به بطلان اعلام می‌شود» (عابدیان و دیگران، ۱۳۸۸: ۳۷۶-۳۷۲).

این رأی را باید تأیید و آن را ناظر به استثنائات اصل اختیار خواهان در تعیین عنوان دعوا محسوب کرد؛ زیرا، قانون‌گذار رأساً دعوی تصرف را تعریف و نام هر یک از این سه دعوا را مشخص کرده است. از این رو، اشخاص نمی‌توانند جز با پذیرش نامی که قانون‌گذار برای این دعوی انتخاب کرده است، دعوی مزبور را اقامه و نیز نمی‌توانند دعوی دیگری را تحت عنوان این دعوی طرح و تعقیب کنند.^۱

نتیجه

هدف از وضع مقررات آیین دادرسی مدنی تضمین حقوق ماهوی است. از این رو، بر این قواعد شکلی اصولی حاکم است که احقاق حق را تسهیل می‌کند و به آن سرعت می‌بخشد. یکی از این اصول، اختیار خواهان در تعیین عنوان دعوی مدنی است. طبق این اصل، خواهان می‌تواند نام

۱. هیأت عمومی دیوان عالی کشور سابقاً طی رأی اصراری شماره ۳۴۴۸-۱۳۴۳/۱۲/۱۱ چنین اظهار نظر کرده است: «با توجه به اینکه دادخواست بدوی از طرف دادستان دارایی به دیوان دادرسی تقدیم شده و دیوان دادرسی مزبور مرجع رسیدگی به دعوی دولت به طور کلی اعم از اختلاف در مالکیت و یا تصرف عدوانی بوده و با توجه به لایحه شماره ۱۰-۱۳۳۰/۸/۵۸۲ دادستان دارایی با این عبارت (در صدر دادخواست نیز قید شده که اراضی مورد تجاوز از اراضی تابعه قصر ملکی و متصرفی دولت می باشد که راجع به مالکیت شده نه تصرف عدوانی و چون این تصرفات آنان عنوان قانونی نداشته اسم آن را تصرف عدوانی نهاده اند و مراد از این مورد تصرف عدوانی مندرج در قانون آیین دادرسی مدنی نبوده است) به طوری که در رأی سابق دیوان عالی کشور اشعار گردیده، منظور از تقدیم دادخواست رسیدگی به عنوان غاصبت بوده و درج جمله تصرف عدوانی که این جمله اعم است از تصرف عدوانی به مصطلح قانون و یا غصبیت ید متصرف، کافی نبوده است که منجزاً دعوا را تصرف عدوانی به مصطلح قانونی تلقی نمود...» (آرشیو حقوقی کیهان، ۱۳۴۴: ۲۲۷-۲۳۲). این رأی با اینکه از جهاتی قابل نقد است؛ ولی، آن را می‌بایست مؤید اصل اختیار خواهان در تعیین عنوان دعوا با در نظر گرفتن استثنا آن تفسیر کرد؛ زیرا مفاد این رأی به خوبی نشان می‌دهد که دادرسان دیوان عالی کشور کوشیده‌اند تا بدو دعوی مالکیت و عنوان آن را به قصد خواهان منتسب و سپس موجبات استماع دعوی او را فراهم کنند.

دعوی خود را به میل خویش انتخاب کند و تحمیل نام دعوی مدنی به خواهان جز در مواد استثنایی توجیهی ندارد. در واقع، طبع و جوهر دعوا و نیز حصری نبودن شمار دعاوی توأم با اصل تسلط طرفین بر جهات موضوعی دعوی مدنی و قابلیت استماع دعوی مؤید اصل اختیار خواهان در تعیین عنوان دعوی مدنی است. هر کس دعوی اقامه می‌کند، طبیعتاً، انتخاب نام دعوا که جزء لایتجزای خواسته است، با خود او است و علی‌الاصول قانون‌گذار و نیز دادرسان نمی‌توانند عنوان انتخابی خواهان را نپذیرند و یا عنوان دیگری را جایگزین آن کنند. البته، هر دعوی باید شرایط قانونی لازم را برای استماع داشته باشد؛ ولی، تعیین نام مناسب برای دعوا در صلاحیت خواهان است و همین که عنوان انتخابی خواهان در نفس الامر با خواسته او مطابقت داشته باشد، برای استماع دعوا کافی است. در واقع، عناوینی که قانون‌گذار در خطابات خود و نیز دادگاه‌ها در آراء قضایی برای پاره‌ای از دعاوی؛ مانند خلع ید به کار می‌برند، خواهان را مأخوذ نمی‌کند. از این رو، خواهان می‌تواند با اقامه دعوا، ملک امانی خود را با عناوین مناسب؛ از قبیل مطالبه مال امانی، استرداد مال امانی و یا خلع ید از مال امانی پس بگیرد و هیچ قالب پیش ساخته‌ای برای دعوی او وجود ندارد. با وجود این، اصل اختیار خواهان در تعیین عنوان دعوا دارای استتنا است. در واقع، در مواردی که قانون‌گذار دعوی خاصی مانند دعوی تصرف را تعریف و برای آن عنوان انتخاب کرده است، خواهان ملزم است نام انتخابی قانون‌گذار را بپذیرد و تعیین عنوان متفاوت، دعوی او را با عدم استماع مواجه می‌سازد. با توجه به آنچه بیان شد، پیشنهاد می‌شود: اولاً دادگاه‌ها اختیار خواهان را در تعیین عنوان دعوی مدنی به رسمیت بشناسند و بدین ترتیب ورود در ماهیت دعوی را تسهیل کنند. ثانیاً با توجه به اختلاف آراء دادگاه‌ها در این زمینه، مقامات موضوع ماده ۴۷۱ قانون آیین دادرسی کیفری با درخواست رأی وحدت رویه قضایی مساعی خود را برای تثبیت این اصل که هم‌سو با دادخواهی اشخاص است، به کار بندند.

منابع

فارسی

- آرشیو حقوقی کیهان (۱۳۴۴)، مجموعه آراء هیئت عمومی دیوان عالی کشور در سال ۱۳۴۳، قسمت دوم، آراء مدنی، چاپ دوم، تهران: انتشارات کیهان.
- اداره وحدت رویه و نشر مذاکرات هیئت عمومی دیوان عالی کشور (۱۳۹۰)، مذاکرات و آراء هیئت عمومی دیوان عالی کشور سال ۱۳۷۴، تهران: انتشارات روزنامه رسمی کشور.
- افتخار جهرمی، گودرز و مصطفی‌السان (۱۳۹۶)، آیین دادرسی مدنی، جلد اول، تهران: انتشارات میزان.
- افتخار جهرمی، گودرز و مصطفی‌السان (۱۳۹۶)، آیین دادرسی مدنی، جلد دوم، تهران: انتشارات میزان.
- السان، مصطفی و نصیبیه محمودی (۱۳۹۷)، «اصل تغییر ناپذیری دعوی حقوقی در حقوق ایران و آمریکا»، مطالعات حقوق تطبیقی، دوره ۹، شماره ۲.
- امامی، سید حسن (۱۳۷۱)، حقوق مدنی، جلد ششم، تهران: کتابفروشی اسلامیه.
- بروجردی عبده، محمد (۱۳۸۲)، اصول قضایی - حقوقی، قسمت دوم، تهران: انتشارات زهام.
- بروجردی عبده، محمد (۱۳۸۳)، کلیات حقوقی اسلامی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- پوراستاد، مجید (۱۳۸۷)، «حاکمیت اصحاب دعوی مدنی»، مجله مطالعات حقوق خصوصی، دوره ۳۸، شماره ۳.
- توکلی، محمد مهدی (۱۳۹۴)، مختصر آیین دادرسی مدنی، تهران: انتشارات طرح اندیشه نو.
- جعفری لنگرودی، محمدجعفر (۱۳۶۳)، دایرة المعارف علوم اسلامی قضایی، جلد اول و دوم، تهران: انتشارات گنج دانش.
- جعفری لنگرودی، محمدجعفر (۱۳۷۲)، دانشنامه حقوقی، جلد سوم، چاپ سوم، تهران: انتشارات امیر کبیر.
- جعفری لنگرودی، محمدجعفر (۱۳۷۶)، مسوط در ترمینولوژی حقوق، جلد سوم، چاپ پنجم، تهران: انتشارات گنج دانش.
- حکمت‌نیا، محمود (۱۳۸۵)، «مذاق شریعت»، مجله حقوق اسلامی، شماره ۹.
- خالقی، علی (۱۳۹۸)، نکته‌ها در قانون آیین دادرسی کیفری، چاپ سیزدهم، تهران: انتشارات شهر دانش.
- خدابخشی، عبدالله (۱۳۹۲)، حقوق دعاوی، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- داوودی، حسین (۱۳۹۷)، «ویژگی‌های قواعد شکلی (آیین دادرسی مدنی)»، فصلنامه مطالعات حقوق خصوصی، دوره ۴۸، شماره ۲.
- دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۷)، لغت‌نامه، جلد پنجم و هفتم، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- زندی، محمدرضا (۱۳۹۱)، رویه قضایی دادگاههای تجدیدنظر استان تهران در امور مدنی، تهران: انتشارات جنگل.
- سعیدی، محمدعلی (۱۳۸۲)، «تأملی بر تقسیم بندی دعاوی به عینی، شخصی و مختلط»، مجله تحقیقات حقوقی، شماره ۲.
- سنگلجی، محمد (۱۳۹۵)، قضا در اسلام، چاپ پنجم، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- شمس، عبدالله (۱۳۸۰)، آیین دادرسی مدنی، جلد اول، تهران: انتشارات میزان.

- شمس، عبدالله (۱۳۸۱)، آیین دادرسی مدنی، جلد دوم، تهران: انتشارات میزان.
- شمس، عبدالله (۱۳۸۹)، اجرای احکام مدنی، جلد دوم، تهران: انتشارات دراک.
- شمس، عبدالله (۱۳۹۳)، «سبب، امور موضوعی و توصیف آن‌ها»، مجله تحقیقات حقوقی، شماره ۶۵.
- شهیدی، مهدی (۱۳۷۷)، تشکیل قراردادهای و تعهدات، تهران: نشر حقوق دان.
- شهیدی، مهدی (۱۳۹۱)، مجموعه مقالات حقوقی، تهران: انتشارات مجد.
- عابدیان، میرحسین و دیگران (۱۳۸۸)، در تکاپوی عدالت (آرای دیوان عالی کشور در امور مدنی)، تهران: نشر میزان.
- عرفانی، توفیق (۱۳۹۵)، مجموعه آراء اصراری هیئت عمومی دیوان عالی کشور، تهران: انتشارات جنگل.
- غمامی، مجید و حسن محسنی (۱۳۹۰)، آیین دادرسی مدنی فراملی، تهران: چاپ شرکت انتشار.
- غمامی، مجید و مجتبی اشراقی آرائی (۱۳۸۹)، «فوائد عملی و نظری تفکیک امر حکمی از امر موضوعی در دادرسی مدنی»، فصلنامه حقوق، دوره ۴۰، شماره ۴.
- غمامی، مجید و مجتبی اشراقی آرائی (۱۳۸۹)، «تفکیک امر حکمی از امر موضوعی در دادرسی مدنی؛ تبیین نظریه عمومی»، فصلنامه حقوق، دوره ۴۰، شماره ۲.
- فرحزادی، علی اکبر (۱۳۷۹)، «معرفی اجمالی اصول بنیادین در دادرسی اسلامی»، فصلنامه دیدگاه‌های حقوق قضایی، شماره ۲۰.
- قمی، میرزاالباقاسم (۱۳۹۲)، جامع الشکات، جلد هشتم، تهران: نشر الکترونیکی.
- قهرمانی، نصرالله (۱۳۹۰)، مباحث دشوار آیین دادرسی مدنی، جلد دوم، تهران: انتشارات خرسندی.
- کاتوزیان، ناصر (۱۳۷۳)، اعتبار امر قضاوت شده در دعوی مدنی، تهران: نشر کانون وکلای دادگستری.
- کاتوزیان، ناصر (۱۳۷۷)، توجیه و نقد رویه قضایی، تهران: انتشارات دادگستر.
- کاتوزیان، ناصر (۱۳۹۰)، اثبات و دلیل اثبات، جلد اول، تهران: نشر میزان.
- متین دفتری، احمد (۱۳۷۸)، آیین دادرسی مدنی و بازرگانی، جلد اول، تهران: انتشارات مجد.
- متین، احمد (بی تا)، مجموعه رویه قضایی، قسمت حقوقی، تهران: بی تا.
- محسنی، حسن (۱۳۹۶)، «اصل دسترسی به عدالت و حق دادخواهی دولت»، فصلنامه مطالعات حقوق خصوصی، دوره ۴۷، شماره ۳.
- محسنی، حسن (۱۳۹۷)، «تصرفات دادخواهان در دعوا و دادرسی (رویکرد تطبیقی)»، مجله مطالعات حقوق تطبیقی، دوره ۹، شماره ۱.
- موحد، محمد علی (۱۳۸۹)، مختصر حقوق مدنی، تهران: نشر کارنامه.
- مهاجری، علی (۱۳۸۹)، «دعوی مالی و غیر مالی در حقوق ایران و فرانسه»، مجله تحقیقات حقوقی، شماره ۱۰۳.
- نهرینی، فریدون (۱۳۹۸)، آیین دادرسی مدنی، جلد دوم، تهران: انتشارات گنج دانش.
- هرمزی، خیرالله (۱۳۹۲)، «تغییر عناصر دعوا: شرحی بر ماده ۹۸ قانون آیین دادرسی مدنی»، مجله پژوهش حقوق خصوصی، شماره ۳.
- هیئت عمومی دیوان عالی کشور (۱۳۹۳)، مجموعه آراء وحدت رویه قضایی هیئت عمومی دیوان عالی

کشور، تهران: چاپ مؤسسه شهردانش.

عربی

- آشتیانی، میرزا محمدحسن (١٤٢٥ق)، كتاب القضاء، جلد اول و دوم، قم: انتشارات زهير.
- آل شبير الخاقاني، محمدطاهر (١٣٩٦ق)؛ المحاكمه في القضاء، قم: بي نا.
- آل كاشف الغطاء، محمدحسين (١٤٢٦ق)، تحرير المجله، جلد چهارم، قم: مجمع العالمى للتقريب بين المذاهب الاسلاميه.
- اراكي، محسن (١٣٩٢)، كتاب القضاء، قم: انتشارات مجمع الفكر الإسلامى.
- اسماعيل عمر، نبيل (٢٠١١م)، قانون اصول المحاكمات المدنيه، بيروت: منشورات حلبى الحقوقيه.
- اشتهااردى، ابوالقاسم (١٤٠٠ق)، كتاب القضاء، قم: مطبعه خيام.
- بجنوردى، محمدحسن (١٣٨٨)، القواعد الفقهيه، جلد سوم، قم: انتشارات دليل ما.
- جرجانى، مير سيد شريف (١٣٠٦ق)، التعريفات، تهران: انتشارات ناصر خسرو.
- حيدر، شيخ على (١٩٩١م)؛ ذر الحكام فى شرح مجله الاحكام، جلد چهارم، بيروت: دارالكتب العلميه.
- خراسانى، مولى محمد كاظم (١٤٣٣ق)، كتاب القضاء، قم: انتشارات مؤسسه نشر اسلامى.
- خويى، سيد ابوالقاسم (١٩٧٦م)، مباني تكملة المنهاج، نجف اشرف: مطبعه الآداب.
- رشتى، ميرزا حبيب الله (١٤٠١ق)، كتاب القضاء، قم: انتشارات دارالقرآن كريم.
- زيدان، عبدالكريم (١٩٨٩م)؛ نظام القضاء فى الشريعه الاسلاميه، عمّا، مكتب البشائر، بيروت مؤسسه الرساله.
- سيورى، فاضل مقداد (١٤٠٣ق)، نضد القواعد الفقهيه، قم: انتشارات خيام.
- طباطبايى، سيد على (١٤٢٢ق)، رياض المسائل فى تحقيق الاحكام بالدلائل، جلد پانزدهم، قم: مؤسسه آل البيت.
- عاملى، شمس الدين (١٤١٧ق)، الدروس الشرعيه، جلد دوم، قم: مؤسسه نشر اسلامى.
- عاملى، زين الدين (١٣٩٠ق)، الروضه البهيه فى الشرح المعه الدمشقيه، جلد سوم، بيروت: مؤسسه الاعلمى للمطبوعات.
- عراقى، آغا ضياء الدين (١٤٢١ق)، كتاب القضاء، قم: انتشارات مؤسسه معارف اسلامى امام رضا(ع).
- غروى نائينى، ميرزا محمدحسين (١٤٣٣ق)، كتاب القضاء، قم: مؤسسه نشر اسلامى.
- گلپايگانى، سيد محمدرضا (١٤٠١ق)، القضاء و الشهادات، جلد دوم، قم: مطبعه خيام.
- محمد الجار، حلمى و هانى حلمى الحجّار (٢٠١٠م)، الوسيط فى اصول المحاكمات المدنيه، جلد اول، بيروت: بي نا.
- مقدّس اردبيلى، احمد بن محمد (١٤٠٢ق)، مجمع الفائده و البرهان فى شرح ارشاد الازهان، جلد دوازدهم، قم: مؤسسه نشر اسلامى.
- نجفى، شيخ محمدحسن (١٣٧٨ق)، جواهر الكلام فى شرح شرايع الاسلام، جلد چهلم، تهران: انتشارات مكتب اسلامى.
- نراقى، ملا احمد (١٤١٩ق)، مستند الشيعه فى احكام الشريعه، جلد هفدهم، قم: مؤسسه آل البيت عليهم

السلام لاحیاء التراث.

- یزدی، سید محمد کاظم (بی تا)، *عروة الوثقی*، جلد سوم، قم: انتشارات داوری.

انگلیسی

- Alam Uzelacleditor (2014), *Goals of civil justice and civil procedure in contemporary judicial systems*, springer.
- American Law Institute/Underpot (2004), *Principles and transnational civil procedurs*, Cambridge university press.
- Elizabeth A. Martin (2003), *A Dictionary of law*, Oxford university press.
- Henry, Campbell Black (2011), *Black's law Dictionary*, West publishing.
- J.A. Jolowicz (2000), *On civil procedure*, Cambridge university press, New York.
- Stephen c. Yeazell & Joanna C. Schwartz (2015), *civil procedure; Aspen Case Book Series*, Wolters Kluwer New York.